



مدرسه‌ی جرید جی جی

● سارا خوش‌نیت ● تصویرگر: ثنا حبیبی‌راد

اولین روزی بود که جی جی خارپشته به مدرسه‌ی بالای تپه می‌رفت. هنوز خانم معلّم نیامده بود. جی جی سلام کرد. رفت تا روی صندلی ردیف اول بنشیند. بوبوخرگوشه گفت: «اینجا جای دوستم است.» جی جی خواست بنشیند روی صندلی ردیف بعدی. سانی‌سنجابه خودش را کنار کشید و گفت: «می‌خواهی اینجا بنشینی؟! چه خارهای تیزی هم داری!»

جی جی رفت ردیف آخر نشست.

زنگ پایان کلاس به صدا درآمد: زیلینگ، زیلینگ، زیلینگ.

بچه‌ها با جیغ و داد دویدند توی حیاط. جی جی خیلی دلش می‌خواست با بچه‌ها بازی کند. چشمش به بوبوخرگوشه افتاد. بوبو جست زد و پرید روی تاب و پاهایش را به زمین کوید. تاب یک کمی تکان خورد. جی جی جلو رفت. بوبوخرگوشه گفت: «اینجا جای خودم است! من اول اول سوار شدم. حالا حالاها نوبت من است.»

جی جی جواب داد: «می‌خواهی ثابت بدهم؟»

بوبوخرگوشه گفت: «خب، خب...»

جی جی با همه‌ی زورش تابش داد. بوبوخرگوشه کیف کرد. جی جی هی تابش داد. بوبوخرگوشه هم هی کیف کرد.

جی جی تشنه شد. رفت سراغ چشمه‌ی آب کنار مدرسه. سانی‌سنجابه آنجا بود و داشت با خودش غرغر می‌کرد.





جی جی پرسید: «چی شده؟»

سانی سنجابه جواب داد: «می بینی که سوراخ راه آب گرفته است. باید بروم چشمه ی پایین تپه!»

جی جی بینی گِردش را خاراند و گفت: «فکر کنم من بلام درستش کنم.»
بعد یک شاخه ی خشک را فرو کرد توی سوراخ چشمه. چند بار شاخه را تکان تکان داد و چرخاند. راه چشمه باز شد و قُل قُل آب پاشید بیرون. سانی سنجابه خندید. هورت و هورت آب خورد و دوید و رفت.

جی جی چند قُل آب خورد و راه افتاد برود خانه. یکهو از پشت سرش صدایی شنید: «جی جی فردا می آیی اینجا با هم تاب بازی کنیم؟ فردا من ثابت می دهم.»
ببوخِرگوشه بود.



سانی سنجابه هم بدو بدو آمد کنار جی جی ایستاد و گفت: «جی جی، دوست داری فردا چی بازی کنیم؟»

جی جی خندید. دست تکان داد و گفت: «فردا می بینمتان.» و راه افتاد به طرف خانه. حالا توی دلش یک جور خوبی بود؛ یک جوری که خوشش می آمد.

امام علی (ع) می فرمایند: اگر با مردم مهربان باشی، همه دوست دارند با تو دوست شوند.

(نهج البلاغه، حکمت ۵۰)

